

گودی چشم   
ثناء (جیرجیرک آبی)   
~tarlan~ 



در گودی چشم های من یک کجنگ بست  
که بی محابا اشک می ریزد





شناسنامه کتاب:

دسته بندی: دل نوشته

نام اثر: در گودی چشم

نام نویسنده: ثناء (جیرجیرک آبی)

ژانر: تراژدی، عاشقانه

ویراستار: fzramacani

طراح: ~TARLAN~

کپیست: KIYANA

این کتاب در سایت تک رمان آماده شده است

www.taakroman.ir

در گودی چشم‌های من یک گنجشک هست

که بی محابا اشک می‌ریزد.

دزدکی

فریاد می‌زند

شب آغاز شده

واژه‌ها یکی پس از دیگری در من، سرازیر شدند.

گنجشک کوچک مملوء از احساسات

زیر پلک‌هایم نشسته‌است

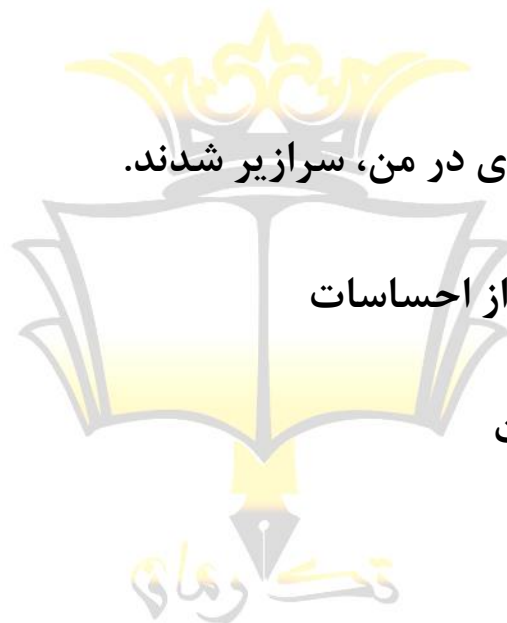
چشم می‌دوزد

به آوارگی اشک‌هایم

چشم می‌بندد سپس،

گویا او

ز من دلگیر است...



ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

ل\*ب بدوز و هیچ مگو با من

که لا به لای د\*ر\*د، پنهانم،

کمی سخن تلخ کافی است برای من،

که اشک‌ها بر روی گونه‌هایم بدرخشند.

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من اگر چشم ندوختم به در

من اگر منتظر آمدنت نیستم

من تو را در لحظاتم دارم

در شلوغی‌های هراس‌انگیزم

من تو را لحظه به لحظه



پشت ساعت می شمارم.

سخت می شود منتظرِ تو ماندن

اما

داشتنت برایم یک توهم شده اشت...

ثناء(جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

و من زیر خروارها "گذشته"

زخم های خاطراتم، آزارم می دهند...

ثناء(جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

اگر خورشید می تابید و

آن روزها را روشن تر می کرد

اکنون آفتاب گردانی بودم که در پی پرتوی نازکی از نور

تمام آسمان را با تو می گشت.

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

لبخند بزن با من

من این روزها به مرضی دچار گردیده‌ام

که شما دل نازکی می نامیدش...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

چشم ببند

چیزی نگو

ساکت و با دقت ظریفی

گوش بسپار...

شاید این آخرین هرم نفس‌هایش است



که به گوشت می‌رسد.

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

پرم از دلتنگی

سرازیر شده‌است

کسی نمی‌بیند اما؛

کدامشان نامرئیست؟

"من" یا "دلتنگی"؟!

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من از این درماندگی

از این تنهاییم

از این حال داغانم،



اگر شکایت می‌کنم، تو باید جواب‌گو باشی!

کسی بی دلیل

نه درمانده شده

نه داغان و نه تنها

پس اگر تنهایم، تو پاسخگو باش.

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*

یک تو روییده‌ای

این‌جا،

در قلبم

هر شب برای بودنت، سجاده پهن کرده‌ام.

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*





من از تو بیزارم

که از خود بیزار کرده‌ای مرا!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

از هرچه که یک زمانی به تو وصل بوده است،

من از خویشتم بریده‌ام!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

سر من فریاد زن

چند صباحی که نبودی

همه چیز از خاطر من رفت

به غیر از چشمانت

نگاهم کن و ساکت باش



همه را خواهیم خواند.

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*\*

باشد که بگویند همگان

که دیوانه و مجنون شهرشان بودم!

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*\*

چشم به "راه" نمان

کسی در "راه" نیست.

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*\*

یک دیوان شعر از تو

و یک عصر پاییزی



یک استکان چای و

باران که ببارد

روی صندلی چوبی بلند

خواهم نشست

با عشق

بیت بیت را

خواهم خواند

و برای گنجشکان سرمازده

تو را معنی خواهم کرد

و آرایه‌های را یکی یکی برای‌شان شرح خواهم داد.

ثناء(جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

تو مرا هیچ ندیدی

بجز یک کالبد

تهی از احساسات!

ولیکن من

کالبدی بودم پر از دلتنگی،

دلتنگی اگر حس نیست

پس یک فاجعه است!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*\*

بهانه‌ای کوچک،

یک روز بارانی

برای من کافیست؛

که زخم‌های "دوست داشتنت"

بر من بیفزایند،



دیوانگی‌ها را...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

پی من می‌گردی؟

در ویرانه‌ی احساسات

به خود پیچیدم.

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من بلد نبودم خب!

یک جورهایی من بلد نبودم که دوست نداشته باشم.

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

لاعلاج باش!



من به تو دچار شده‌ام!

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

یک عالمه تنهایی

در شلوغی‌هایم باقی مانده

به اندازه تک تک بودن‌هایتان

تنهایم!

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

که من

با خیالت

تا کنون

بر ل\*ب بام زندگی



نشسته‌ام

تو مرا سنگ نزن،

من تازه بال گشوده‌ام...

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

در ماوراء من

یک تو هست

ماوراء تو نیستم اما!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

"صد تا بشمار"

بچه که بودم

وقتهایی که بازی می‌کردیم

می‌گفتی صد تا بشمار، می‌آیم



اکنون دیگر کودک نیستم ولی

صد تا بشمارم باز می‌گردی؟

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

فریادی بلند در گلویم جا مانده

آن‌طور که توان تکلم را از من گرفته است؛

آن‌طور که چیزی نمی‌توانم بگویم

آه می‌کشم و بازهم

فریادها را به پیچ و تاب مغزم

گره خواهیم زد...

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*\*

به من نگاه نکن

شاید





دوباره

دلت برایم تنگ بشود

و باز هم

قضیه‌ی تازه‌ای

آغاز کنی، در حالی که من

به پایان رسیده‌ام...

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

در آسمان چشم‌هایم

ببار!

این روزها من

چشمه‌ی اشکم

خشکیده است...



ثناء.میم (جیرجیرک آبی)

\*\*\*

مغزم در تکاپوی

و چشمانم در جستجو

دست‌هایم بی اختیار شده‌اند

شاید تو را لای کتابی ناگشوده

یافتند!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*

و شب

آغازگر یک جنگ است

یک جنگ طولانی که تا صبح

تا هنگام طلوع نارنجی رنگ تو



ادامه خواهد یافت...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من اهل یک آبادیم!

آبادی غم‌های نهفته در خاکش

آبادی تو؛

که ساختی برای دلتنگی‌ها...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

لحظه‌ای نگاه کردن به پشت سرت کافیست!

غم در عرض چندین هزارم ثانیه

سراسر وجودت را

فتح خواهد کرد...



ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من حتی به چشم‌هایت نگاه کنم

کافیست!

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*



مرا یک لحظه آغاز کن

کنار یک شمع نیمه جان

مرا یک پروانه، پندار

که

پای تو می‌سپارد جان!

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

یک خاطره‌ی گنگ و نامفهوم

می پیچد در سرم

هیچ نمی فهمم

همه چیز باری دیگر در ذهنم

تکرار می شود

دست هایم می لرزند

من از به خاطر آوردنت

هراس دارم!

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

یک نفس می کشم

سنجاقک ها سرسختانه

در مغزم پرواز می کنند



پروانه‌هایم پيله می‌گشایند

و

چکاوک‌های زخمی من

از کنار گوش‌های تو رد می‌شوند...

آهوی کوچکی از احساس به سمت قسمت بخشی از مغز، می‌جهد؛

حس‌هایم باز هم

گره‌ی کور می‌خورند

فریاد در گوش من است

صدا در حنجره، اما،

روح را لای گره‌های کورم یافتم...

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

نقش یک قطره‌ی باران دارم

روی شیشه‌ی پنجره‌ای که بخار گرفته است!

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

یک بازدم سخت و

بعدش

یک "تو" میان نفس‌های درگیرم...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

من از این تنهایی

خشنودم ولی

از نبود خیال تو

هرگز!

جیرجیرکِ آبی (ثناء)



\*\*\*\*

همه چیز حالت غمگینیست

در کنج جهانی کوچک،

من از این

بی تابی

از این

ویرانی

از این

حالت غمگین خودم بیزارم

همگان باشند رها به حال خویشتن...

ثناء (جیرجیرک آبی)

\*\*\*\*

بر سر انگشتان من





صدها

حس

جان فرسودند...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*

کسی سلاخی می کند، در این خانه‌ی کوچک احساس

جان مرا..

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

بر بام بلند چشم‌های من

آدمک‌ها گریسته‌اند

و من را سیل بُرد...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)



\*\*\*\*

کسی در چشم من نخفت

بجای تو مژه‌هایم شب زنده‌داری کردند...

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

اوج یک گوشه‌ی کوچک از تو

بر بام یک قلب کوچک هویداست

بیا بنگر که قلبم کوچ شد

ولی این اوج هنوز ناپیداست!

ثناء (جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*\*

بامداد می‌گذرد باز هم آنکه منتظر بامداد

بعدی خواهد بود

تنها منم...

تو زیر نور ماه دراز بکش

من تظاهر می‌کنم

فردا خورشید

منکر من نمی‌شوند...

می‌دانی خب آخر شاید

پرتوی کوچکی از من بر تو تابید فردا...

ثناء(جیرجیرکِ آبی)

\*\*\*



این فایل در سایت تک رمان تایپ و منتشر شده است. هرگونه کپی برداری پیگرد قانونی

دارد.

برای منتشر کردن آثار خود به سایت تک رمان مراجعه کنید.

[TaakRoman.IR](http://TaakRoman.IR)

[Forums.TaakRoman.IR](http://Forums.TaakRoman.IR)

